

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

بحث پیرامون آیه شریفه «[ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ يُعْرِفَنَّ فَلَا يُؤْذِنَنَّ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً](#)» (احزاب ۵۹) بود، ببینیم که آیا این آیه شریفه عنوان علت را دارد یا عنوان حکمت؟ عرض کردیم که در کلمات برخی از بزرگان ادعا شده است که چنانچه در يك تعبیری در يك آیه و یا در يك روایت ما مردد بشویم که آیا عنوان علت را دارد یا حکمت را ، مثلاً در «لا تشرب الخمر لانه مسکر» آیا این عنوان علت را دارد یا حکمت؟

اینطور بیان کردند که ظهور در علیت دارد، و اگر ظهور در علت داشت از وجود این علت وجود معلول لازم می آید و از نفی او نفی معلول.

ما این ادعا را در جلسه قبل مورد مناقشه قرار دادیم و عرض کردیم که در این مورد منشأی برای این ظهور نداریم، اینطور نیست که بتوانیم بگوییم عقلاً در محاورات خودشان يك اصلی دارند بنام اصالة الحلیة که در دوران بین علت و حکمت تعبیر را حمل بر علت بکنند.

ظهور نیاز به منشأ دارد، مجرد این که لام، لام تعلیلیه است، آن روز عرض کردم که اینها تعلیل بحسب لغوی است؛ و ما دنبال تعلیل اصولی هستیم، این مسئله علت و حکمت يك اصطلاح اصولی است و ما از لامی که در لغت بحسب لغت برای علت ذکر شده است نمی توانیم بگوییم پس حمل بر علت اصولی بشود، لذا انکار کردیم و عرض کردیم که اصلاً منشأی برای این ظهور وجود ندارد.

نتیجه تتبع حضرت استاد

و نکته دوم این است که گفتیم به نظر ما اگر يك کسی در آیات قرآن و در روایات تتبع بکند دو مطلب را بدست می آورد، مطلب اول این است که شارع اساساً در مقام بیان علت که علت اصولی را به همان ملاك معنا کردیم نیست، شارع قانونگذار است حکم را دارد بیان می کند و در مقام این نیست که ملاك اصلی يك حکمی را ذکر بکند. و ثانیاً که این نکته دومش مهمتر است این است که در اثر تتبع به این نتیجه رسیدیم که اکثر مواردی که شارع می آید بعد از حکم چیزی را ذکر می کند عنوان حکمت را دارد.

اگر می گوید: «[وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي](#)» (طه ۱۴۱) یا - [إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ](#)» (۴۵ عنکبوت) یا اگر در باب حرمت زنا مسئله اختلاط میاه را مطرح می کند، مسئله اختلاف انساب و به هم خوردن انساب را مطرح می کند، اینها حکمت است. حالا اگر در زمان ما با این آزمایش های (DNA) که انجام می شود می تواند یقین پیدا کند که این بچه مال کی است! بگوییم حال دیگر

اختلاف انساب در کار نیست ؛ اختلاط میاه در کار نیست! نه تمام اینها هم منتفی بشود زنا حرام است و حرمتش بقوت خودش باقی است.

مدعای حضرت استاد

بنابر این، ما اینطور می‌خواهیم ادعا کنیم عرض کردم این ادعای که الان می‌کنیم این در اثر همین ممارستی است که بر همین ادله آیات و روایات ، در اثر همین زمان‌های مختلف داشتیم، خود شما هم تتبع کنید قاعداً به همین نتیجه می‌رسید. غالباً از این مواردی که بصورت تعلیل ذکر می‌شود، شارع در مقام بیان حکمت است، اگر در يك موردی هم شك کردیم چنانچه این قاعده را بپذیریم که «الظن يلحق الشئ بالاعم الاغلب» - البته ما در این قاعده مناقشه داریم - اما روی مبنای کسانی که این قاعده را می‌پذیرند این مورد نادر را هم حمل بر اعم اغلب باید کرد و باید گفت این هم حکمت است.

نکته دیگری که باز می‌خواهیم اضافه کنیم این است که ما برای اینکه بفهمیم - چون عرض کردم تشخیص علت از حکمت از مشکلات مباحث اصول و فقه است - و اگر بخواهیم تشخیص بدهیم که آیا در جای عنوان علت است یا عنوان حکمت يك مقداری می‌توانیم بگوییم از قرائن موجوده باید استفاده کنیم، ببینیم آیا قرینه بر علت وجود دارد یا نه؟ قرینه بر حکمت وجود دارد یا نه؟

همین مقدار (این را دقت بفرمایید!) که ما قرینه‌ای بر علت پیدا نکنیم این کافی است که ما حمل بر حکمت کنیم و بگوییم عنوان حکمت را دارد. با توضیحات جلسه قبل و آنچه که امروز عرض کردم در این آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» (احزاب 59) به نظر ما طبق این کبرایی که الان بیان شد، اولاً ما اینجا قرینه‌ای بر علت نداریم.

ثانیاً چون غالب موارد در لسان شارع حمل بر حکمت است و در جلسه قبل هم آیاتی را از قرآن را خواندیم: لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ - تمام اینها عنوان حکمت را دارد، یا به آن تعبیر دیگر عنوان غایت و فائده را دارد، در نتیجه این را باید حمل بر حکمت کرد و عنوان علت را ندارد.

حالا اگر ما گفتیم این «ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ» حکمت است، استدلال تا همین «يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» تمام می‌شود، یعنی نتیجه این می‌شود: پیامبر باید به ازواجش، به دخترانش و جمیع نساء مؤمنین از حرائر و غیر حرائر (طبق آن تفسیری که ما کردیم) بر خلاف جمهور اهل سنت که فقط به حرائر تفسیر کرده اند، باید به همه اینها پیامبر بگوید «يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» اینها باید از جلباب استفاده کنند، با جلباب باید خودشان را بپوشانند.

آیا چادر در حجاب موضوعیت دارد یا خیر؟

اگر آمدم گفتیم «ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ» عنوان علت را دارد، آن وقت اینجا نکات دیگری در اینجا استفاده می‌شود، يك نکته این است يك سؤالی که وجود دارد که شاید در جامعه امروزی ما مطرح باشد این است که آیا چادر در حجاب موضوعیت دارد یا ندارد؟

حالا اگر يك زنی سر و گردنش را کاملاً حتی صورتش را هم بپوشاند و بعد بقیه اندام بدنش را با يك رو پوش دیگری بپوشاند، یعنی عنوان چادر نیست، از جهت لغوی اینجا چادر وجود ندارد، چون چادر يك پوشش يك دست است، دو قسمتی و دو تکه نیست، حالا اگر زن برای این پوشش کامل از دو تکه استفاده بکند که همان نتیجه چادر را دارد اما چادر نیست، اگر ما گفتیم «ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ» عنوان علت را دارد، یعنی شارع می‌خواهد این زن‌های پیامبر روشن بشود که اهل حجاب هستند چون

يُعْرِفَنَّ را معنا کردیم، نه يُعْرِفَنَّ بانهن حرائر، يُعْرِفَنَّ بانهن اهل الحجاب و العفاف.

اگر **ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرِفَنَّ** را علت گرفتیم نتیجه این می شود که جلباب خصوصیت ندارد، باید زن چیزی را استفاده کند که يُعْرِفَنَّ زنها بانهن اهل الحجاب، اگر گفتیم **ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرِفَنَّ** علت نیست، چادر خصوصیت پیدا می کند شارع فرموده يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ - پس ما در مقابل این سؤال از جهت استدلالی باید اینطور بگوییم البته ما فعلاً در این آیه داریم بحث می کنیم هنوز نمی خواهیم نتیجه نهایی راجع به حجاب و چادر را ذکر بکنیم، این را آقایان دقت دارند فعلاً ما هستیم و این آیه شریفه، ما داریم این آیه شریفه را بررسی می کنیم.

اگر **ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرِفَنَّ** را علت بگیریم، العلة تعمم، تعمم یعنی هر چیزی که نتیجه جلباب را داشته باشد، نتیجه اش این است که زن مشخص بشود که اهل حجاب است این کافی است ولو چادر هم به آن گفته نشود، اما اگر این را علت قرار ندهیم آیه می گوید يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ. ما عرض کردیم این **«ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرِفَنَّ»** علت نیست، وقتی که عنوان علت را نداشت نتیجه می گیریم که خود جلباب خصوصیت دارد و باید از چادر استفاده بشود.

عنوان علت در کلمات بعضی از بزرگان

در اینجا ما طبق آن بیانی که عرض کردیم که این عنوان علت را ندارد، نکته ای که عجیب است این است که در کلمات برخی از بزرگان آمده است که فرموده اند: **«ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرِفَنَّ»** هم علت است و هم علت موسمی و موقت است، به این بیان که ما دو نوع علت، داریم يك علت دائمی، علت همیشگی است فی زمان الازمان است و فی جمیع الشرایط است، فی جمیع الحالات است. يك علت، علت موقتی است، مثلاً می گوییم: لا تأكل الرمان لانه حامض، انار نخورید چون ترش است، این يك علت دائمی است، یعنی همیشه همه جا در هر زمانی در هر شرایطی حامض رانخورید. اما اگر متکلم گفت لا تأكل الرمان برای اینکه الان سرما خوردید، انار نخور برای اینکه تو مریض هستی لانك مریض، این علت را علت موقتی برایش می گویند.

فرق علت موقتی و دائمی در این است که در علت موقت همانطوری که علت موقت است، آن حکم هم میشود موقت یا معلل هم می شود موقت. و در خصوص این آیه شریفه فرموده اند که علت این که خداوند برای زنها جلباب را واجب فرمود برای این بود که اینها مورد ایذاء واقع نشوند؛ زنها اگر از خانه می رفتند به مسجد، جوان های فاسق در مسیر نشسته بودند موجب اذیت و ایذاء زنها می شدند قرآن می فرماید: **«يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرِفَنَّ فَلَا يُؤْذِينَ»** اذیت نشوند، پس علت می شود موقتی، یعنی علت وجوب جلباب می شود يك امر موقتی، هر زمانی که این علت از بین رفت معلل هم از بین می رود و تصریح کرده اند که به نظر ما این علت علت موقتی است، موسمی است و معلل هم می شود موقت و نتیجه گرفته اند که اساساً از این آیه حکم وجوب حجاب را نمی شود استفاده کرد وقتی ما می گوییم **«يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ»** موقت است علتش این بوده که اینها موجب اذیت می شوند، اذیت اینها که رفع شد لذا نمی شود ازش وجوب حجاب را استفاده کرد.

این مطلب در زمانه ما در بعضی از این مقالات و کلمات روشنفکرها هم آمده است، اگر يك وقتی این مطلب را دیدید، ریشه اش همین جاست! می گویند: علت وجوب حجاب در صدر اسلام این بوده که جو آنها متعرض زنها می شدند حالا اگر آن شأن نزولی که اهل سنت نقل کردند (ما مناقشه کردیم) او را بگیریم جوان های متعرض زنها حره می شدند شارع برای اینکه اینها ایمن از ایذاء باشند دستور فرمود که اینها جلباب سر بکنند، پس در نتیجه اگر در همان زمان این علت از بین می رفت، دیگر جوان ها اذیت نمی کردند یا در زمان های ما که حالا مثال می زنند در بعضی از نقاط (بزعیم باطل خودشان) می گویند در بعضی از نقاط اروپا اگر يك زن حتی با لباس نیمه عریان هم از يك نقطه به نقطه دیگر برود هیچ کسی متعرض او نمی شود، که البته اینها تمام خام نگری و سطحی نگری است، یعنی این که متعرض نمی شود این معنایش این است که يك ایذاء و تعرض عمیقتری را برایش رسیده اند که از این تعرض دارند صرف نظر می کنند، و الا مقتضی برای ایذاء است که حالا راجع به این فَلَا يُؤْذِينَ چند نکته وجود دارد که عرض می کنیم. اینها می گویند پس حالایی که ایذایی وجود ندارد، و کسی نیست که اینها را بخواهد اذیت بکند پس حجاب واجب

نیست.

ما در رد این مطلب عرض کردیم اولاً این «ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ» علت نیست حکمت است، فائده است. ثانیاً يك نکته دومی ما داریم در اینجا و آن این است این فَلَا يُؤْذِنَ در دائره علت است یا تفریع بر علت است؟ خود همین محل دقت است؛ اگر آیه می‌فرمود يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ لعدم ایدائهن لا یؤذین، می‌گفتیم عدم ایداء علت است برای اینکه اینها اذیت نشوند جلباب سر کنند.

اما به نظر ما این يك نکته ی خیلی دقیقی است شارع می‌فرماید: «ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِنَ» این (ف) در فَلَا يُؤْذِنَ (ف) تفریعی است یعنی لَا يُؤْذِنَ خودش جزء علت نیست، تفریع بر علت است، متفرع بر علت است. شارع می‌گوید حالایی که زن خودش را پوشاند و دیگر در جامعه یُعْرَفْنَ زنها شناخته می‌شوند با اینکه اهل حجاب هستند یکی از آثارش این است که اینها را دیگر اذیت نمی‌کنند، آثار دیگری هم دارد. یکی از آثار همانی است که در شأن نزول هم بود او را دارد ذکر می‌کند، ولی ذکر این اثر نافی بقیه آثار نیست، ذکر این اثر انحصار این اثر را نمی‌رساند! ما از کجا بگوییم که این فَلَا يُؤْذِنَ اثر منحصرش است؟

اگر ما بخواهیم بگوییم این علت، علت موسمی و موقت است باید بگوییم این فَلَا يُؤْذِنَ اثرش است، اثر منحصرش هم هست؛ اصلاً خداوند فقط برای همین مقصود به زنها فرموده چادر سر کند، آیا می‌توانیم بگوییم يك حکمی به این مهمی که عرض کردم لسانی که خداوند بیان می‌کند اول زنهای پیغمبر، بعد دختران پیغمبر، بعد نساء مؤمنین همه شان، بگوییم فقط برای این است که اینها اذیت نشوند؛ مورد ایداء واقع نشوند، این نکته را هم خوب دقت کنید آیا واقعاً برای اینکه این زنها مورد ایداء جوانها واقع نشوند راه دیگری نبود؟ شارع می‌فرمود یا فرض کنید روز از خانه بیرون بروید که در اجتماع مردهای دیگری هم هستند، اقوام هستند، بستگان هستند شوهران شما هستند، یا می‌فرمود با شوهرانتان بیرون بروید، راههای دیگر هم وجود دارد، برای عدم ایداء، راه فقط حجاب نبود.

پس معلوم می‌شود که این يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ يك حکم، يك قضیه حقیقیه واقعیه الی یوم القیامه است؛ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ علت نیست، حکمت است. اگر علت هم باشد فَلَا يُؤْذِنَ جزء علت نیست، فَلَا يُؤْذِنَ اثر است، حالا اگر در همان زمان اگر يك زنی جلباب سر می‌کرد باز این جوان فاسق از يك قرینه‌ای می‌فهمید که این زن کی است و دختر کی است و شروع می‌کرد مثلاً به او ناسزا گویی یا حرفهای غیر مربوط به زدن.

آنجا باید بگوییم این زن دیگر می‌تواند جلبابش را بردارد برای اینکه علت عدم ایداء است محقق نشده است باز دارد ایداء می‌شود، اگر ما روی این کلمه فَلَا يُؤْذِنَ دقت بکنیم، قرائن خوبی وجود دارد که این جزء علت نیست، این یکی از آثار حجاب است، حالا بگویید یکی از آثار بارز حجاب است مثل این است که شارع وقتی می‌فرماید که كل هذا الشيء تاكل التفاح لانه كذا، دارد يك اثر غالبش را ذکر می‌کند نه اثر منحصرش را، اینجا هم به نظر ما مسئله همینطور است. پس این ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِنَ این نکاتی که عرض کردیم در این رابطه ان شاء الله تا حدی این را روشن کردیم.

نکته دیگری که در این آیه شریفه هست این است که آیا جلباب که ما به این نتیجه رسیدیم يك پوششی است که: - یغطي من الفوق الی الاسفل - ملحفه است، آیا این جلباب از نظر لغوی و قرآنی باید مشکي هم باشد؟ یا اینکه نه، ما دلیلی نداریم بر اینکه جلباب حتماً باید مشکي هم باشد اینجا ما آن معانی که از لغت برای جلباب خواندیم در اکثر آنها مشکي بودن ارزش استفاده نمی‌شود، بلی در بعضی از کتب لغوی مثلاً در لسان العرب، این منظور می‌گوید جلابیب اللیل، جلبابهای شب یعنی استاره المظلمة یعنی همین سیاهی شب را، پرده های مظلمه شب را می‌گویند جلباب اللیل، ولی این که الان مشکي بودن ارزش استفاده می‌شود چون اضافه به لیل شده است، و الا اگر اضافه به لیل نشده بود نمی‌توانستیم مشکي بودن را ارزش استفاده کنیم، بلی بعضی‌ها تصریح کرده اند به این که جَلَبُ اللیل یا جَلَبُ اللیل یعنی سواده، یعنی سیاهی او. ببینید!

ما در معانی که از کتب لغت برای جلباب گفتیم، آن مقداری که الان در ذهن من است و شماها هم مراجعه کنید آنجایی که تعبیرکرده بود به ملحفه یا گاهی اوقات جلباب را تعبیر کرده بود به خمار، مقنعه، مقنعه که شرطش سیاه بودن نیست، خمار شرطش سیاه بودن نیست، یا گفته بود ثوب اکبر من الخمار دون الرداء، یا گفته بود ملحفه، اکثر آنچه که در کتابهای لغت راجع به جلباب آمده است جلباب را نگفته بود که حتماً باید مشکی باشد، بلی داریم وقتی این آیه شریفه نازل شد يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ آن روز خواندیم ام السلمه طبق آنچه که در کتاب سنن ابی داود (جلد دوم صفحه 182) می‌گوید، می‌گوید وقتی این آیه شریفه يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ نازل شد زنهای انصار از خانه خارج شدند گویا علی رؤسهن الغربان، کلاغهای بر سر اینها بوده، یعنی وقتی این آیه نازل شد اینها آن جلبابی را که روی سرشان انداختند مشکی بوده، ما هم می‌توانیم این را بگوییم در صدر اسلام چادر مشکی بوده در زمان ائمه هم بوده اصلاً چیزهای را که بعنوان جلباب استفاده می‌کردند خارجاً مشکی بوده چون رنگ مشکی در میان لون‌ها و رنگها بهترین رنگی است که اُذْنَى أَنْ يُعْرِفَنَّ از این جهت اولی است.

اما از نظر لغوی و از جهت قرآنی ما دلیلی بر تعینش پیدا نکردیم، حالا مگر اینکه در روایات انسان تفحص کند، فعلاً از نظر لغوی و از جهت قرآنی دلیلی بر تعینش نداریم بلی چون در صدر اسلام اینطور بوده متشرعه معمولاً در زمان ائمه معصومین این چنین بوده تردیدی در اولویتش وجود ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.